



## شاهنشاهی ایران

### در دوران سلطان محمود غزنوی

در مقاله پیشین دانستیم که شاهنشاهی ایران کجا و چه زمان و با چه حدود و شرائط و کیفیاتی وجود داشته و اینک لازم است یکی از آن دورانها را که عصر سلطان محمود غزنوی باشد شرح دهیم .

یکی از دوره‌هایی که بی‌گفتگو مرکز شاهنشاهی ایران در خراسان سابق و افغانستان لاحق بوده، عصر سلطان محمود غزنوی است، تا هنگامی که در زمان پسرش سلطان مسعود، سلجوقیان بر ایران تسلط یافتند. آنان را غزنوی گویند چون پایتختشان در غزنه یا غزنی افغانستان بوده است . این عصر چون از لحاظ ادبی از درخشانترین اعصار تاریخ مشترک ایران و افغانستان است گفتاری بدان اختصاص یافت .

بعلمت آنکه در آن عصر کشوری بنام افغانستان وجود نداشته، سلاطین نامبرده خود و شعرا و نویسندگان خود را دولت و ملت و شاهنشاهی ایران میدانسته و میخوانده‌اند. از یک طرف، بعضی از ایرانیان سهمی را که مردم افغان، که امروز ملت و دولت مستقلی بنام افغانستان هستند، در آن زمان، در تشکیلات آن شاهنشاهی، داشته‌اند نادیده میگیرند و

---

✪ جناب آقای دکتر محمود افشار معاون سابق وزارت فرهنگ، مؤسس و نویسنده دانشمند مجله گرانقدر آینده و از رجال نیکنام و عالی مقام معاصر.

از طرف دیگر، در افغانستان امروز بسبب اینکه مرکز این شاهنشاهی در آن کشور و بسیاری از رجال سیاسی و ادبی آن اهل خراسان دیروز و افغانستان امروز بوده‌اند، سوابق تاریخی و اصطلاحات جغرافیائی را فراموش کرده دولت غزنوی را «شاهنشاهی افغانستان» مینامند. <sup>۱</sup> در این مقال میخواهم کیفیت این امر را رسیدگی کنم.

با اینکه بالاتر گفتم، باری دیگر اینجا تکرار میکنم که داشتن سوابق تاریخی مشترک یا سهیم بودن در نام و میراث، برای دو ملت که روزی یکی بوده‌اند موجب کسر شأن هیچکدام نیست. همچنان که برای خواهران و برادران نیز پس از سوا شدن و تشکیل دادن خانه‌های جداگانه نمیباشد.

ببینیم معاصران آن زمان چه گفته و چه نوشته‌اند. دوتن از شاعران بزرگ آن عصر **عنصری بلخی** **ملك الشعرا** و **مداح سلطان محمود غزنوی** و **فرخی سیستانی**، ستایشگر او و پسرانش **محمد و مسعود** و رجال آنان بوده‌اند. اینان و دیگر شاعران با اینکه بسیاری از اشعارشان در ترکنازینهای مغول از میان رفته است، در قصائد و مدائح باقی مانده خود این پادشاهان را خسرو و شاه ایران خطاب کرده‌اند و خود و ملت و کشورشان را ایرانی و ایران میدانسته‌اند، هر چند اهل بلخ و سیستان و ناحیه‌هرات و دیگر نقاط افغانستان بوده‌اند. بگذاریم آنان بزبان خود از زمان خود برای ما حقایق تاریخی و دقایق تاریخ را بیان نمایند. شهادت این مردان «هزار ساله» یعنی کسانی که هزار سال پس از خود در اشعار خویش، در یادما و در تاریخ جهان زندگانی کرده و باقی مانده‌اند خالی از اهمیت نیست. آنان در عصر خود گمان نمیکردند هزار سال بعد، ایرانیان و افغانان بر سر اصل و نسب آنان و سرزمینشان با هم گفتگو خواهند نمود تا خدشه‌ای در گفتارشان بسببی تصور شود.

گواه عاشق صادق در آستین باشد

شاهد ما نیز بر آنچه مینویسیم همین بزرگان و سالخوردگان تاریخ و گواهان بی‌غل و غش روزگار پیر هستند که با یاد آوردن محفوظات خود و مرور اجمالی بکتاب آنان یا تذکره‌ها نقل قول میکنیم. البته با کنجکاو در دیوانهای شاعران و دیگر کتابها شاهد مثال بسیار است اما ضرورتی ندارد و مشت نمونه خروار خواهد بود.

اگر در عصر سلطان محمود غزنوی مردم غزنه و افغانستان خود را ایرانی نمیدانستند شاعر بزرگ معاصرشان فردوسی در مرکز کشور نمیگفت:

چو ایران نباشد تن من مباد      بر این بوم و برزنده يك تن مباد

البته منظور آن شاعر و من ایران عصر او و آنان بود که افغانستان هسته مرکزی آن بشمار میرفت نه ایران امروز ایرانیان.

\* \* \*

تصور نشود که من تمام دیوان عنصری، فرخی و دیگر شاعران را از اول تا آخر مطالعه کرده‌ام و این چند بیت رایافته‌ام. اینها برحسب تصادف است که دیده‌ام و در خاطر من مانده است ورنه بسی شاهد فراوان‌تر از این است.

عنصری بلخی در چکامه مبالغه آمیزی به مدح سلطان محمود گوید:

خدای طاعت خویش و رسول و سلطانرا      نکرد فرق بدین هر سه امر در فرقان  
از آنکه بد به حجاز آن و این به ایران شهر      حجاز دین را قبله است و ملک را ایران  
در این بیت عنصری به کلمه ایران شهر که در زمان ساسانیان نام دولت ایران بوده است اشاره نموده و دولت غزنوی را در حقیقت دنباله همان شاهنشاهی میدانند. حجاز را قبله دینی مسلمانان و ایران را قبله گاه ملکی و سیاسی آنان که خود نیز یکی ایشان بوده می‌داند.

در قصائد دیگر بمدح سلطان محمود گوید:

برهنه شاعر و درویش زائر      در ایران از عطای شاه ایران

\* \* \*

ز حرص مدحش اندر زمین ایران شهر      همی بروید شعر از پراکنند شعیر  
در فتحنامه دیگر راجع بشکست خان ترکان گوید:

راست گفتمی که شکست سپه خاندی      پیش محمود شه ایران در دشت کتر  
ور از هیاطله گویم عجب فرو مانی      که شاه ایران آنجا چگونه کرد سفر  
در فتحنامه دیگر گوید:

حصار و نعمت از آن لشکر قوی بستند      بیک چهار یک از روز، خسرو ایران  
و در قصیده دیگر هنگام آمدن یکی از امیرزادگان بغداد (که مرکز خلافت عباسی بوده است) به غزنه فرماید:

هم از مبارکی رای شهریار آمد      امیرزاده بغداد سوی او مهمان  
ولیکن از قبل آنکه او همیدانست      کفایت و کرم و فضل خسرو ایران...

عنصری در قصیده زیبایی که بمدح حسن میمندی بزرگ وزیر و ایران مدار سلطان بزرگ غزنوی چنین گفته است:

ای شکسته زلف یار از بس که تو دستان کنی      دست دست تست اگر با ساحران پیمان کنی  
دل نگه دار ای تن از دردش که دل باید ترا      تا ثنای کدخدای کشور ایران کنی

اکنون ببینیم فرخی سیستانی بزرگترین مداح سلطان محمود که غالباً در سفر و حضر با او بوده بمدوح خود را چگونه مخاطب می‌ساخته است. در مدح سلطان گوید:

عید فرخ باد بر شاه جهان      جاودانه شادمان و کامران  
شیر نر در کشور ایران زمین      از نهیش کرد نتواند مکان

هیچ شه را در جهان آن زهره نیست  
 کو سخن راند ز ایران بر زبان  
 مرغزار ما بشیر آراسته است  
 بد توان کوشید با شیر ژبان  
 شکر ایزد را که ما را خسرو است  
 کار ساز و کار بین و کاردان  
 یکی از تاریخ نویسان جدید افغان در صفحه ۳۵۱ جلد سوم تاریخ افغانستان چند  
 بیت از این قصیده فرخی را نقل ولی دوبیت از آن را که اسم ایران در آن است و مذکور  
 افتاد از میان اشعار حذف نموده است. فرخی باز گوید :

بفرخی و بشادی و شاهی ایران شاه  
 بمهرگانی بنشست بامداد پگاه  
 در قصیده ای بوصف کاخ محمودی گوید :  
 خداوند ما شاه کشور ستان  
 که نامی بدو کشت ز اولستان  
 سر شهریاران ایران زمین  
 که ایران بدو گشت تازه جوان  
 عنصری هم باین معنی اشاره ای دارد آنجا که گوید :  
 شه مشرق و شیر زابلستانی  
 خداوند اقران و صاحبقرانی  
 رستم داستانی را پدر زاپلی و مادر کاپلی بوده ولی محمود از طرف مادر زابلستانی  
 بوده است .

هنگام رنجش سلطان از فرخی همو گوید :  
 آن همی گفت فرخی را ، دی  
 اسپ دادست خسرو ایران  
 که دل چون منی کند پخسان  
 شاه ایران از آن کریمتر است

\*\*\*

بمین دولت عالی امین ملت باقی  
 نظام دین ابوالقاسم ستوده خسرو ایران  
 خداوندا جهاندارا ز خانان دوستی ناید  
 که بی رسمند و بی قولند و بدعهدند و بدپیمان  
 ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی  
 پس از چندین بلا کامد ز ایران شهر بر توران  
 هنوز از بازجویی درزمینشان چشمه های بینی  
 از آن خونها کز ایشان ریخت تیغ رستم دستان  
 بترکستان سرائی نیست کز شمشیر تو صدره  
 در آن شیون نکردستند خاتونان ترکستان

\*\*\*

فرخی در مدح پسران سلطان محمود، مسعود و محمد، نیز که بنوبه خود سلطنت  
 کرده اند قصائدی دارد و آنان را شاه ایران مخاطب ساخته است. پس از مرگ محمود در  
 تقاضای بازگشت مسعود از اصفهان به غزنی چنین گوید :  
 ای برید شاه ایران از کجا رفتی چنین؟  
 نامه ها نزد که داری؟ باز کن! بگذارهین!  
 پس شگفتی نیست گر چون آبگینه بترکد  
 هر دلی کز شاه ایران اندر آن بغض است و کین  
 باز در مدح مسعود هنگام ولیعهدی او گفته است:

این همی گفت خدایا دل من شادان گیر      به ملک زاده ایران ملک شیر شکار  
در مدح سلطان محمد پسر دیگر محمود که او هم سلطنت کرد گوید :  
تهی نیست از بخشش او سرائی      چو از لشکر شاه ایران حصاری  
ایضاً در مدح سلطان محمد :  
از پرستیدن آن شاه که از ایرانشهر      گردنی نی که نه از منت او دارد بار  
در مدح امیر **یعقوب یوسف عضالدوله** برادر سلطان محمود گوید :  
دخل ایران زمی از بخشش او ناید کم      ملک ایران زمی از همت او آید بیش<sup>۲</sup>  
ایضاً در مدح همو گوید :  
میر جلیل سید ابو یعقوب      یوسف برادر ملک ایران  
باز در حسب حال خود و اظهار ملال از امیر یوسف :  
چنان که گفت زبان داد و شاد کرد مرا      بدست بوس سپهدار خسرو ایران  
ایضاً درباره وی همو گوید :  
بکنند، هر چه شه ایران در خواهد از او،      هر چه دشوارتر ای شاه تراز میر بخواه  
باز در مدح **امیر یوسف پسر ناصرالدین** و برادر محمود گوید :  
میر آزاده سیر، یوسف بن ناصر دین،      پشت اسلام و هم از پشت پدر **ایران شاه**  
ایضاً :  
گرتورفتی سوی ارمن بدل بیژن گوی      از بساط شه ایران، بسوی جنگ گراز  
ایضاً در ستایش امیر یوسف :  
سالار سپاه ملک ایران محمود      یوسف پسر ناصر دین آن شه کاری  
فرخی در مدح یکی دیگر از شاهزادگان غزنوی گوید :  
میر همه میران پسر خسرو ایران      بو احمد بن محمود آن ایردرم بار  
در ستایش شاهزاده دیگر :  
چون شه ایران والا به نسب      با شه ایران همتا بگهر  
در تعریف سان دهنده لشکر گوید :  
آشکارا کرد دست راد خواجه جود را      همچو خشت<sup>۳</sup> شاه ایران گردن گردان شکار  
در مدح **بوعلی حسنک** وزیر سلطان محمود :  
خواجه سید وزیر شاه ایران بوعلی      من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است  
تا خلف را خسرو ایران از آنجا بر گرفت      بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند  
بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند

ایضاً در مدح یکی از خواجگان :

حجاج، تاج خواجگان، بوالحسن

دستور زانده شاه ایران زمین

در مدح امیر غرجستان :

بجای، شاد، بفرمان خسرو ایران

نگاه کن که امیر جلیل ما بنشست

در مدح ندیم سلطان گفته :

همه شاهان جهان راهی و بنده شمر

شاه ایران را برخواجه وثوق دگراست

\*\*\*

من تنها دریک جا دیدم که فرخی کلمه (افغانیان) را بکاربرده است و آن در این شعر

است : (البته ممکن است که در موارد دیگر هم استعمال کرده باشد که من ندیده‌ام)

بگونه (شل) افغانیان دو پره و تیز

چودسته بسته بهم تیرهای بی سواره

\*\*\*

شعرای دیگر خراسان هم غزنویان را (شاه ایران) گفته اند از جمله **منوچهری**

**دامغانی** در مدح سلطان مسعود گوید :

ای سپاهت را (سپاهان) رایتت را (ری) مکان ای زایران تا بتوران بندگانت را وثاق

ایضاً در مدح مسعود و مفاخره خود و سرزنش شاعری دگر گوید:

خواست ازری خسرو ایران مرا بر پشت پیل خود ز توهرگز نیندیشید درچندین سنین

در یکی از مسمطهای خود در مدح سلطان مسعود گوید :

زود شود چون بهشت، گیتی ویران

بگذرد این روزگار سختی ازایران

روی بد رامش نهاد امیرامیران

\*\*\*

گمان میکنم همین اندازه گواه کافی باشد تا ثابت کند سلاطین بزرگ غزنوی، تاج-

داران (شاهنشاهی ایران) بوده اند نه «شاهنشاهی افغانستان» چنانکه در (مجله کابل) و در

کتابهای تاریخ که این اواخر در افغانستان تألیف شده نوشته اند. عنصری و فرخی و

منوچهری و اسکافی، بلخی و سیستانی و خراسانی و مداحان پادشاهان غزنوی بودند

که ممدوحان خود را (شاه ایران) مخاطب نموده اند.

\*\*\*

از طرف دیگر برای یادآوری به ایرانیان باید بگویم هنگامیکه غزنویان بنام شاه

ایران بر قسمت مهمی از سرزمین یا فلات ایران سلطنت میکردند دیلمیان و زیاریان و آل

بویه هم بر قسمتهای دیگر آن (سواحل خزر و جنوب ایران) حکومت و سلطنت داشتند

ولی گویا آنها کمتر شاه یا شاهنشاه ایران گفته میشدند تنها بسطغان محمود که در افغانستان

بود (شاه و شاهنشاه ایران) میگفتند . حتی (شاه عجم) نیز با او گفته میشد :  
عنصری گفته :

خسرو مشرق یمین دولت آن (شاه عجم) کافرینش بر سر دولت همی افسر شود

\*\*\*

چو تیرگشت بحمله عنان (شاه عجم) نماند یکتن از آن قوم چون ربیع و مصر  
این اشعار را که هزار سال پیش گفته اند بقدری در پرورش و رسانیدن مطلب بلیغ و  
ساده است که هر چه بر آنها افزوده شود دریغ و زیاده است . سلطان محمود را با این گواهیهای  
تاریخی از معاصرانش بجای (شاهنشاه ایران) «شاهنشاه افغان» خواندن اجتهاد در برابر  
نص است . اگر عراقیها بتوانند (شاهنشاهی ساسانیان) را «شاهنشاهی عراق» بخوانند ،  
باعبار اینکه زمانی پایتخت ساسانیان در مدائن واقع در عراق کنونی بوده که آن زمان عراق  
چنین اسمی هم نداشته است ، افغانها هم میتوانند محمود غزنوی را شاهنشاه افغانستان  
بدانند باعتبار اینکه غزنه سابق مرکز حکومت اودر افغانستان لاحق میباشد .

شاید موجب تعجب بعضی از خوانندگان شود که کلمه ایران در عصر فردوسی و  
سلطان محمود به خراسان و افغانستان بیشتر اطلاق میشده تا به فارس . دلیل آن اشعاریست  
که در آن عصر در افغانستان و فارس گفته شده است که به بعضی از آنها اشاره شد .

البته بعد از آنکه سلجوقیان ایران را گرفتند و اعقاب سلطان محمود به سمت هندرانده  
شدند و قسمت کمتری از افغانستان را متصرف بودند عنوان شاهنشاهی ایران را سلجوقیان  
ربودند . آلب ارسلان ، و ملک شاه حدود دولت خود را از بلخ و مرو تا آسیای صغیر بسط  
دادند . در حالیکه غزنویان از غزنه بسوی هند حکومت داشتند و دولت کوچک و محدودی  
شدند که عنوان شاهنشاهی دیگر بر آن برارنده نبود و اگر شاعرانی هنوز این عنوان را  
برای پادشاهان غزنوی استعمال کرده اند لقب و تعارفی بیش نبوده است .

در زمان (صفویه ایران) و (مغولیه هند) هم مدت چند قرن افغانستان میان این دو  
دولت تقسیم شده بود و مطلقاً استقلالی نداشت .

در انتقال شاهنشاهی از غزنویان به سلجوقیان بخوبی روشن میشود که حکومت  
شاهنشاهی از سوئی بسوی دیگر منتقل میشده است . بازمی بینیم در زمان تیموریان که سمرقند  
و بعد هرات مرکز ثقل سیاست و ادب میشود بار دیگر مدار و محور شاهنشاهی تغییر جهت  
میدهد . نکته قابل توجه دیگر اینکه در قدیم همیشه شاعران بودند که باعث رونق و شهرت  
بیشتر دربارها میشدند : در زمان غزنویان ، عنصری ، فرخی ، فردوسی و غیره در غزنه و در  
زمان سلجوقیان ، انوری و امیر معزی و دیگران در ایران و در زمان تیموریان جامی در  
هرات ...

در زمان هخامنشیان هم به دولت آنروز ایران (پارس) میگفتند. چه در تورات و چه در کتب یونانی و رومی (شاهنشاهی پارس) نوشته‌اند و (ایران و یجه) بیشتر به همین خراسان و مشرق فلات گفته میشده است. در زمان ساسانیان است که تمام امپراطوری فلات که مشتمل بر شرق و غرب و شمال و جنوب آن بوده (ایران) و (ایران شهر) نامیده شد. پس اگر بنا بود روزی بعد از کشته شدن نادرشاه، هنگام تقسیم شاهنشاهی در زمان احمد شاه و کریمخان زند به دو دولت (ایران و افغانستان) برای این دو حکومت و سلطنت جدید التاسیس تقسیم ارث و انتخاب نام کنند نام (ایران) حقاً به (افغانستان) میرسید و کریمخان زند همان (پادشاه فارس) بود مانند اتابک ابوبکر سعد در زمان سعدی و شاه شجاع در زمان حافظ. هر دو این شاعران پادشاهان معاصر خود را پادشاه فارس خوانده‌اند نه پادشاه ایران. اما احمد شاه بسبب احترامی که برای نادرشاه قائل بود و هنوز هم در مشهد شبه سلطنتی را نوه او شاهرخ داشت کلمه (افغانستان) را ابتکار و اختیار نمود.

\*\*\*

نتیجه: - مهم این است که هیچ يك از این شاعران در اشعار خود تا زمان احمدشاه ابدالی نگفته‌اند «شاه افغان» یا «شاهنشاه افغانستان»، حال بچه اعتبار مورخان امروز آن کشور، عطف بمانند، چنین میکنند. اگر عنصری به فارسی دری سخن گفته نه ترکی و پشتو بعلمت اینست که در عصر او در بلخ، مانند کابل و هرات، زبان فارسی یا به اصطلاح دیگر تاجیکی رواج داشته نه ترکی و نه پشتو. پس از آنست که پشتو زبانها که در کوهستانها یا در هند و یا پاکستان امروز مسکن داشته یا از ماورای جیحون به نواحی بلخ هجوم آورده زبان تاجیکی را مقهور کرده‌اند. کلمه (افغان) و لفظ (ایران) هم آهنگ و هم هجاست... در تمام اییاتی که در این مقال از شعرای گذشته نقل کردم کلمه ایران قابل تبدیل به لفظ (افغان) است و هیچکدام نکرده‌اند. عنصری نگفت:

ور از هیاطله گویم عجب فرومائی  
که «شاه افغان» آنجا چگونه کرد سفر

- ۱ - مجله کابل و تاریخ افغانستان و غیره.
- ۲ - (ایران زمی) مخفف (ایران زمین) است.
- ۳ - خشت، نیزه کوچکی که دارای حلقه و ریسمان ابریشمی بوده که انگشت در آن کرده بطرف دشمن پرتاب میکردند.
- ۴ - اشاره به خلف بن احمد حاکم سیستان است.
- ۵ - (شل) بمعنی نیزه است. فرخی در این بیت به يك طایفه آن زمان که بنام افغانیان معروف بوده‌اند اشاره کرده است نه بتمام مردم آنروزی «افغانستان»، چنان که امروز ممکن است بطور مثال بگویند: (بگونه عمامه هزاره‌ها) که طایفه‌ای در افغانستانند.